

یادداشت‌هایی که هیچ‌کس نمی‌بیند

حالا در اتاق‌های داوری چه می‌گذرد؟

چند سالی است که دیگر جشنواره‌های مختلف کتاب، مطبوعات و غیره کودک و نوجوان، شکلی منظم و مستمر پیدا کرده و دیگر نمی‌شود جشنواره‌ای برگزار کرد و مثلاً با یک مراسم اختتامیه و اعلام نتایج، همه چیز را ختم به خیر دانست. حالا جشنواره‌ها برگزار می‌شوند و نقد و نظرها در مطبوعات و افکار عمومی، تا چند صباحی پس از پایان کار این جشنواره‌ها ادامه دارند. گرچه هیچ‌گاه این انتقادات و پیشنهادها، کاری از پیش نبرده و نمی‌برد، اما لطفش در این است که لاف‌ل‌پنجره‌ای برای انتقاد باز شده و هوایی برای تنفس؛ تنفسی شاید غیرضروری / بی‌اهمیت / بی‌تأثیر، اما لنگه کفشی در بیابان.

حالا اطلاع‌رسانی در این جشنواره‌ها از تکثیر یک نسخه چند صفحه‌ای به نام بیانیه که فقط یک صفحه مقدمه و چند اسم و فامیل دارد، پا را فراتر گذاشته است. انتشار ویژه‌نامه‌های روزانه و کتاب جشنواره در ایام برگزاری این برنامه‌ها، حرکتی است که باب شده و جشنواره‌ای که به این شکل، اطلاع‌رسانی نکند، باید نسبت به مخاطبانانش پاسخگو باشد. مخاطبانی که این روزها، در برابر هر حرکت اجتماعی، سیاسی و فرهنگی‌ای موضع دارند و برای‌شان مهم است که در فلان جشنواره و بهمان کتاب سال، چه اتفاقاتی افتاده.

وقتی انجمن نویسندگان کودک و نوجوان، جشنواره بیست سال برگزیدگان ادبیات کودک را برگزار کرد، مسئولان این جشنواره با هماهنگی‌هایی که با مسئولان کتاب ماه کودک و نوجوان انجام شد، کتاب جشنواره‌شان را در قالب یکی از شماره‌های این نشریه منتشر کردند (شماره ۳۶). من کاری به مسائل مطرح شده در آن جشنواره و حواشی و جنجال پیش و پس

از آن ندارم. نکته مهم این کتاب جشنواره، از نظر من، یکی از مطالب مندرج در آن بود: «جشنواره، از خشت اول». این مطلب را دبیر جشنواره مذکور، علی‌اصغر سیدآبادی، نوشته و در آن شرح چگونگی شکل‌گیری و انجام کار این جشنواره را گزارش کرده بود.

در دل مطلب فوق، صورت جلسات مختلف گروه‌های داوران، گنجانده شده و در این صورت‌جلسات، مرحله به مرحله کار داوران ثبت و ضبط شده بود و دیگر خوانندگان این مطلب و علاقه‌مندان به نقد داوری و داوران این جشنواره، این فرصت مضاعف را پیدا می‌کردند که تا جای ممکن از چند و چون و داوری‌ها و ملاک و معیارهای این گروه‌ها مطلع شوند. این اتفاق در نشریات رویش (ویژه جشنواره و نمایشگاه پنجم تصویرگران) نیز افتاد. در دو شماره منتشر شده این نشریه نیز، چه به صورت مستقل و چه در دل گزارش‌های مختلف، از مضمون جلسات داوری نیز یاد شده بود در حالی که «مضمون»‌ها و «آنچه در داخل اتاق داوری گذشت»‌ها سال‌ها بود که بدون هیچ دلیل قانع‌کننده‌ای جزو اسرار محسوب می‌شد.

و باید بگویم که... حالا که این نوشته را می‌خوانید احتمالاً جشنواره کتاب کانون، کتاب سال ارشاد، کتاب سال شورا و مراسم جنبی این برنامه‌ها هم به خیر و خوشی به پایان رسیده و «کتاب جشنواره»‌ها منتشر شده است و احتمالاً هنوز آن چه داخل اتاق‌های داوری گذشته، جزو اسرار است. تا سال بعد و جشنواره‌های بعد و کتاب سال‌های بعد... خدا می‌داند چه اتفاقاتی خواهد افتاد!

حالا مهم است / ضروری است / مؤکد است که هیچ چیز پنهان نماند. داوران اگر نظری می‌دهند و حرفی می‌زنند ثبت و ضبط شود و در اختیار افکار عمومی قرار گیرد. حالا شایسته است / بایسته است / نشان احترام به دیگران است که...

در پیش‌عطای ما، چه گلزار و چه خار

در چند سال اخیر، به همت کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، در بزرگداشت از مقام اهل قلم، بدعتی گذاشته شده که در صورت تعمیم آن در دیگر مراکز، مانند آموزش و پرورش، وزارت ارشاد، وزارت علوم، سازمان هنری و فرهنگی شهرداری و... می‌تواند حرکتی زیبا، به‌جا و دوست‌داشتنی باشد. حالا چند سال است که در جشنواره کتاب و مطبوعات کانون، علاوه بر سمینارهای یک روزه و نمایشگاه، بخشی نیز به بزرگداشت یک نویسنده یا شاعر کودک و نوجوان اختصاص یافته است. سال گذشته، بزرگداشت جعفر ابراهیمی (شاهد) بود و امسال همزمان با جشنواره دهم کتاب کودک کانون، بزرگداشت حمید گروگان.

با آثار و فعالیت‌های آقای ابراهیمی (شاهد)، به خاطر شرکت در طرح کتاب‌های چهره‌های ادبیات کودک (نشر روزگار) آشنایی کامل دارم. اما با آقای گروگان، فقط تا همین حد آشنایی دارم که زمانی مدیر انتشارات کانون پرورش بوده‌اند و چندین کتاب برای کودک و نوجوان نوشته و بسیاری از آثار کانون را ویرایش کرده‌اند. باز می‌دانم که سابقه ایشان در عرصه ادبیات کودک و نوجوان، به دهه‌های هفتاد و شصت برمی‌گردد. بیشتر از این، شناختی از آقای گروگان ندارم. در این مجال هم قصد ارائه گذشته و فعالیت‌ها و سوابق این بزرگواران را ندارم. قصدم تنها طرح یک سؤال در مورد این بزرگداشت‌هاست.

من هم مثل بسیاری از معدود خوانندگان این مطلب، با کارت دعوتی که برابم آمده بود، مطلع شدم که امسال قرار است از «حمید گروگان» تقدیر بشود. همین و بس. فقط یک سؤال دارد کمی اذیتم می‌کند: «این بزرگداشت‌ها و انتخاب افراد، برچه اساسی، توسط چه کسانی و با چه معیارهایی صورت می‌گیرد؟»

طولی به هم / من / شما ندارد

O حسین نوروزی

حمایت‌های ارشاد و کانون و مدرسه و تربیت، دیگر حرف اول را نمی‌زنند و ناشران می‌توانند چشم یاری از شرکت‌ها و ادارات مختلف داشته باشند.

البته این اتفاق که شرکت یا اداره‌ای از فلان ناشر کتاب بخرد، تازگی ندارد. مطلب تازه این است که بالاخره این حمایت‌ها: اولاً شکل رسمی به خود گرفته و در کتاب نیز ثبت می‌شوند؛ دوم اینکه این ثبت شدن شاید باعث شود که هم ناشران خصوصی دیگر و هم شرکت‌های دیگر به فکر این قبیل همکاری‌ها بیفتند.

نویسندگان کودک و نوجوان:

مدیران موفق - مدیران ناموفق؟

وقتی صفایی فراهانی، از ریاست فدراسیون فوتبال استعفا داد بحثی در مطبوعات ورزشی درگرفت پیرامون این موضوع که صفایی فراهانی نباید استعفا می‌داد. چرا که او یک «مدیر» بود و در مملکتی که «ارتباطات شخصی» حرف اول را می‌زند، او بهترین گزینه برای تصدی این سمت بود. عده‌ای معتقد بودند که در امور مختلف، از جمله ورزش، حتماً لازم نیست که فردی که برای مدیریت انتخاب می‌شود، از بین خود ورزشکاران باشد تا مثلاً درد آن‌ها را بفهمد. این عده معتقد بودند که صفایی، به سبب ارتباطات وسیع خود با مسئولان کشور و نمایندگان مجلس، می‌تواند هر حرکتی را که کارشناسانش برنامه‌ریزی می‌کنند، به مسئولان مربوطه بقبولاند و همیشه شیر باشد و نه روباه. از آن طرف، مخالفان هم معتقد بودند که باید یک نفر از پیش‌کسوتان ورزش برای این سمت انتخاب می‌شد که علاوه بر شناخت و احاطه بر مسائل و مشکلات ورزش، دلسوزانه‌تر و به دور از هرگونه سیاسی‌کاری، بتواند کارها را پیش ببرد. اما به هر

سرمایه‌گذاری در ادبیات کودک و نوجوان

سال‌هاست که پدرم، در یکی از شرکت‌های بزرگ خودروسازی، مشغول به کار است. در یکی دو سال اخیر می‌بینم که هر ماه، چند کتاب برای برادر کوچک‌ترم می‌آورد که: «بیا و بگیر و اگر به دردت خورد، بخوان...» این کتاب‌ها را شرکت به عنوان سهمیه به کارکنانش داده است. «کتاب‌ها را نگاه می‌کنم؛ اغلب کتاب‌های کانون است و راستش کتاب‌های چندان خوب کانون هم نیست. گویا کانون قراردادی با این شرکت بسته و در طول سال، مقداری از کتاب‌های خود و دیگر ناشران را برای فرزندان افراد شاغل تهیه می‌کند. شرکت هم پولی به حساب کانون واریز می‌کند. به این می‌گویند یک درآمدزایی خوب فرهنگی!

چند وقت پیش در بین همین کتاب‌ها، چشمم خورد به مجلدات نه، ده، یازده و دوازده مجموعه «قرآن کریم برای نوجوانان»، ترجمه فرزانه زنبقی»، مجموعه‌ای که انصافاً خیلی باارزش است و ان‌شاءالله که تا پایان جزء سی‌ام، تداوم یابد. وقتی داشتم شناسنامه این کتاب را نگاه می‌کردم، متوجه شدم که یادداشتی در بالای صفحه شناسنامه آمده که در آن توضیح داده شده که این کتاب با حمایت شرکت (...) منتشر شده است. و این شرکت، همان شرکت خودروسازی است. از آن جا که این یادداشت تا قبل از جلد نهم این مجموعه در شناسنامه نبود، فکر می‌کنم که این حمایت از جلد نهم به بعد است.

همین یادداشت کوتاه در شناسنامه، خیلی حرف‌ها می‌زند، مثلاً این که بالاخره ناشران خصوصی هم توانستند از شرکت‌های مختلف دولتی حمایت‌های مالی بگیرند و کتاب منتشر کنند یا مثلاً خیلی اتفاق فرخنده‌ای است که

به یقین می‌دانم که مثلاً تعداد کتاب‌های یک اهل قلم، یا سوابق مدیریت او در مراکز مختلف، یا سن و سال و این چیزها، هیچ‌کدام به تنهایی ملاک انتخاب و بزرگداشت آن‌ها نمی‌شود. پس حتماً مجموع این‌هاست که در کنار دیگر معیارها، موجب گزینش افراد می‌شود.

حالا سوالم را دوباره در ذهنم مرور می‌کنم و می‌خواهم بدانم که اولاً جواب من چیست؟ دوماً جواب این سؤال نزد کیست؟ توی دفتر کتاب ماه نشستام و دارم پیش‌کسوتان و زحمت‌کشان بی‌مزد و منت ادبیات کودک و نوجوان را از جلوی چشمم عبور می‌دهم: حتماً چهره جعفر ابراهیمی (شاهد) و حمید گروگان و بسیاری دیگر را خواهم دید.

و چهره بسیاری دیگر را هم می‌بینم؛ مثل... نیما یوشیج می‌گوید: با ابر بهار گفتم ای ابر بهار بر خار بنان بهرچه بگشایی بار؟ خندید و گرفت ابرو؛ گفت ای غمخوار در پیش عطای ما چه گلزار و چه خار سرورانی که نام‌شان رفت و بسیاری دیگر، یقیناً گل‌های گلزار ادبیات کودک و نوجوان هستند. این را من نمی‌گویم؛ سابقه ایشان و آثار و فعالیت‌های‌شان در سال‌های گذشته می‌گوید. اما هستند کسانی که به «زعم برنامه‌ریزان این بزرگداشت‌ها»، شاید زمانی «خار» هم بوده‌اند. با این همه، حالا در گوشه‌ای به بیماری و بی‌کسی و تنهایی گرفتار آمده‌اند.

روزگار گذشته است و آن‌ها هم آسیاب خود را گردانده و تحویل دیگرانی که آمده‌اند، داده‌اند. اما فراموش نکنیم که همین دوستان نیز، روزگاری از مفاخر ادبیات کودک و نوجوان بوده و سال‌های سال برای این ادبیات دویده‌اند و عرق ریخته‌اند. اگر کمی وسعت نگاه‌مان را بیشتر کنیم و زاویه دیدمان را تعدیل، سلیق شخصی را کنار بگذاریم و قبول کنیم که «همه» برای این ادبیات زحمت کشیده و می‌کشند، آن وقت شاید خاری وجود نداشته باشد. به امید آن روز.

حال، تب بحث‌ها بعد از مدتی فرونشست و از تیترو اول مطبوعات ورزشی، رخت بربست.

حالا، این روزها در اخبار می‌خوانید که فلان نویسنده کودک، رئیس فلان فرهنگسرا شد. فلان شاعر کودک، رئیس بهمان فرهنگسرا شد. فلان نویسنده کودک، مسئول واحد کتاب ارشاد شد. فلان نویسنده، مسئول فلان انتشارات دولتی شد. فلان... و... و...

این خبرها از چند جهت قابل توجه است. مثلاً اگرچه خوشحالیم که بالاخره افرادی به این سمت‌ها منصوب می‌شوند که از بین نویسندگان بیرون آمده‌اند و همدل و همدرد آنان هستند، اما آیا واقعاً این دوستان که از نویسندگان خوب هم هستند، «توانایی مدیریت» مجموعه‌های فوق را دارند؟ بحث بر سر سلاقی و علایق این دوستان نیست. بحث این است که آیا همین که این عزیزان خوب می‌نویسند، یا مثلاً زیاد می‌نویسند، یا در مطبوعات و رادیو و تلویزیون فعالیت می‌کنند، دلیل کافی است برای انتصاب آنان در سمت مدیریت؟ و آیا این دوستان موفق‌ترین «نویسندگان مدیر» هستند؟

از طرفی، این مسئله وجود دارد که این افراد با اشتغال در چنین سمت‌هایی، آیا واقعاً می‌توانند دست به قلم ببرند و باز هم برای کودک و نوجوان بنویسند؟ اگر جواب منفی باشد که آن وقت دیگر این دوستان، نویسنده فعال کودک و نوجوان نیستند. سابقه برخی از همین نویسندگان مدیر را بررسی کنید. خواهید دید چه آن‌هایی که مدیر موفقی بوده‌اند و چه آن‌هایی که نبوده‌اند. بلافاصله پس از دریافت سمت‌های مدیریتی و اجرایی، دیگر دست از قلم کشیده‌اند و بعد از سال‌ها افت و خیز، حالا «فقط» یک «مدیر» هستند؛ فقط یک مدیر و نه نویسنده! شما می‌توانید مخالف این حرف باشید و هزار و یک مثال موفق بیاورید. اما من هم می‌توانم «چند» و فقط چند مثال مشخص برای‌تان بیاورم تا ببینید که همیشه «نویسندگان مدیر» موفق نبوده‌اند؛ نویسندگی فضایی و حس و حالی دیگر دارد و مدیریت، فوت و فن و روحیات خاص خودش را.

چین هفت سین در سفره زنگ کتابخوانی

امسال، به همت مؤلفان کتابهای درسی (فارسی دوره ابتدایی)، موضوع کتابخوانی، به عنوان یکی از مواد اصلی درسی در برنامه درسی دبستان‌ها گنجانده شده است. قرار بر این است

که در پایان کتاب‌های فارسی ابتدایی، تعداد ۵۲ عنوان کتاب معرفی شود که در مجموع پنج سال می‌شود. ۲۶۰ عنوان کتاب به این ترتیب و در پایان هر سال، هر دانش‌آموز، در طی کلاس‌های موسوم به «زنگ کتابخوانی» باید ۵۲ جلد و در پایان دوره پنج‌ساله ابتدایی، ۲۶۰ عنوان کتاب خوانده باشد.

در همین راستا، دکتر حسن ذوالفقاری، از کارشناسان دفتر تألیف کتاب‌های درسی، در گفت‌وگو با خبرنگار کتاب هفته گفته است: «اگر کتابی خارج از فهرست مندرج در کتاب‌ها نیز وارد مدرسه شود و توسط دانش‌آموزان مورد مطالعه و بحث و بررسی قرار بگیرد، مورد اشکال نیست؛ زیرا هدف نهایی ما رونق دادن به کتابخوانی در سطح مدارس است.» وی هم‌چنین گفته است: «این کتاب‌ها از مجموع آثار مختلفی که به دست‌مان رسیده و طی فراخوانی که از ناشران کشور داشته‌ایم، انتخاب شده‌اند و از نظر محتوایی، هماهنگی با گروه‌های، سنی و تکنیکی، قابل دفاع هستند.»

ایشان هم‌چنین در مورد بهره‌گیری از نظر اهل قلم و فعالان ادبیات کودک و نوجوان گفته‌اند: «اکنون شاعران و نویسندگانی چون محمد میرکیانی، اسدالله شعبانی، جعفر ابراهیمی شاهده، نورا حق‌پرست و افشین علاء و بسیاری دیگر با ما همکاری نزدیک دارند.»^۱ من هم مثل ایشان و مثل بسیاری از علاقه‌مندان به کتاب و کودک، معتقدم که حرکت، فی‌نفسه حرکت خوبی است و در صورتی که یک برنامه‌ریزی حساب شده و دقیق، مستمر، پی‌گیر، پاسخ‌گو، روشن، همه‌جانبه با دیدی فراتر از کتاب‌های انتشارات مدرسه، تربیت، کانون و چند اثر دیگر وجود داشته باشد، می‌تواند به سود جامعه اهل قلم و اهل کتاب باشد.

واقعاً و واقعاً و واقعاً نمی‌خواهم با دید منفی به این حرکت نگاه کنم. اما از آن جایی که مسئولان آموزش و پرورش، این بار خیلی صریح گفته‌اند که این فهرست‌ها، از همه لحاظ قابل دفاع هستند، پس جا دارد چند سؤال در مورد فهرست‌ها [که هنوز ندیده‌ام] و حواشی «زنگ کتابخوانی» و شیوه انتخاب این آثار مطرح شود. سؤال اول: دقیقاً معنی این جمله چیست:

«اگر کتابی خارج از فهرست مندرج در کتاب‌ها نیز وارد مدرسه شود و توسط دانش‌آموزان مورد مطالعه و بحث و بررسی قرار بگیرد، مورد اشکال نیست» می‌خواهم خیلی روشن و دقیق بدانم که آیا هر کتابی [البته هر کتابی که با مجوز رسمی منتشر شده باشد] می‌تواند وارد مدرسه شود؟ تجربه خرید کتاب از سوی آموزش و پرورش و ارسال آن برای کتابخانه‌های مدارس و حرف و

حدیث‌های پیرامون آن، کمی آدم را به شک می‌اندازد!

سؤال دوم: آیا آموزش و پرورش حاضر است که فهرست تمام کتابهایی را که مورد بررسی قرار داده، در اختیار مطبوعات و علاقه‌مندان قرار دهد؟ و آیا ممکن است که شیوه‌های انتخاب و معیار و ملاک این انتخاب‌ها کاملاً روشن و بی‌کم و کاست منتشر شود؟

البته تا به حال که آموزش و پرورش، در مورد کتاب‌های خریداری شده، این کار را نکرده است!

سؤال سوم: اهل قلم و فعالان ادبیات کودک و نوجوان، از نظر آموزش و پرورش، دقیقاً کدام طیف مشخص است؟ آیا واقعاً در این مشاوره‌هایی که انجام شده، نمایندگان و کارشناسان گروه‌های مختلف ادبیات کودک و نوجوان، مثل... حضور داشته‌اند؟

قصه این ندارم به دوستانی که نام‌شان برده شده، جسارتی کرده باشم. فقط مایلیم بدانم که تعریف آموزش و پرورش از اهل قلم و فعال ادبیات کودک و نوجوان چیست؟ همین!

سؤال چهارم: آیا تمام کتاب‌هایی که در فهرست‌های پایانی کتاب‌های درسی آمده، در کتابخانه‌های مدارس، کتابخانه‌هایی که توسط آموزش و پرورش راه‌اندازی و تجهیز می‌شوند، موجود است؟

سؤال پنجم: «زنگ کتابخوانی» چه جایگاهی در مدارس خواهد داشت؟ یادمان نرود که اغلب زنگ‌ها مثل «زنگ پرورشی»، «زنگ انشا» و «زنگ ورزش» را در مدارس ایران به جبران عقب‌ماندگی‌های دیگر درس‌ها اختصاص می‌دهند و مثلاً در زنگ انشا، می‌شود عقب‌ماندگی معلم درس ریاضیات را جبران کرد و زنگ‌هایی مثل پرورشی هم اصولاً از ابتداء یک جور «تعطیل سر خود» بوده‌اند. آیا یک زنگ دیگر هم به زنگ‌های عشق و حال و شلوغ‌بازی دانش‌آموزان و عقب‌ماندگی دیگر معلم‌ها اختصاص خواهد یافت؟

سؤال ششم: اگر همه چیز همان‌طور که قرار است خوب پیش برود، آیا با این حجم مشق شب و تکلیف روز و... مجالی هم برای مطالعه غیردرسی و بازی [که نیاز کودکان است] می‌ماند؟

سؤال هفتم: هفت عدد مقدسی است و ما هم همین‌جوری یک جای سؤال گذاشتیم که هفت سین مان کامل شود!

پاورقی:

۱ - کتاب هفته، شماره ۱۰۱، ۲۳ آذر ۱۳۸۱،

ص ۱۴.